

ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال سیزدهم - شماره هشتم - آبان ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۵۴

بازتاب سبک‌اگزستانس در آثار صادق چوبک

(ص ۲۸۶-۲۶۷)

نیلوفر انصاری^۲، عبدالله حسن زاده میر علی^۳ (نویسنده مسئول)،

عصمت اسماعیلی^۴

تاریخ دریافت مقاله: دی ۹۸ تاریخ پذیرش قطعی مقاله: فروردین ۹۹

چکیده

بخش قابل توجهی از شاخصهای سبک‌اگزستانس «مرگ، رنج، ترس و گناه» در آثار صادق چوبک تبلور یافته است. این نویسنده میکوشد تا زشتیها و فساد و نابرابریهای موجود اجتماع را در برابر چشم خوانندگان به تصویر بکشد، علاوه بر آن پیامدهای این بی‌عدالتی را نیز به تصویر بکشد. در اینجا سؤال اصلی پژوهش مطرح میشود که مهمترین شاخصهای سبک‌اگزستانس در داستانهای «سنگ صبور، انتری که لوطیش مرده بود و آتما سگ من چگونه نمود یافته است؟ فلسفه اگزستانس تحلیل خود از سرنوشت بشر را بر سه استنباط بنیادی استوار ساخت و سه نشانه هستی برای آن در نظر گرفت. هدف این مقاله روشنگری سه اصل اگزستانس (استحسان، اخلاقی و ایمانی) در آثار صادق چوبک است. نتایج تحقیق حاکی از تأثیر جهانی سبک‌اگزستانس از تحلیل‌های فیلسوفان است. صادق چوبک به عنوان نویسنده اجتماعی، شناخت درستی از جامعه، دردها و مشکلات اساسی آن دارد. داستانهای این نویسنده سراسر پر از مضامینی چون «مرگ، رنج، ترس و گناه» است که این امر خود از مهمترین دغدغه‌های اگزستانسها است. در تحلیل شخصیت داستانهای «سنگ صبور و آتما سگ من» به این نتیجه رسیدیم که اکثر این شخصیتها از مرحله اگزستانس استحسانی و اخلاقی بالاتر نمیروند، و به مرحله اگزستانس ایمانی نائل نمیکردند. در مقابل در داستان انتری که لوطیش مرده بود، انتر داستان مرحله اگزستانس ایمانی را تجربه میکند.

واژگان کلیدی: شاخصهای سبکی، اگزستانس، صادق چوبک، روشنگری اگزستانس

۱- تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند.

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

(ansari_niloofar_2020@semnan.ac.ir)

۳- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان (a.hasanzadeh@semnan.ac.ir)

۴- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان (Esmat.esmaeili@semnan.ac.ir)

Existence style reflection in Sadegh Chubak's works

Niloofer Ansari^۱, Abdallah Hasanzade Mir Ali^۲ (Corresponding Author), Esmat Esmaeili^۳

Abstract

Much of the existential style indicators of "death, suffering, fear and sin" exist in the works of Sadegh Chubak. The author tries to portray the ugliness and inequality of society in the eyes of the readers, in addition to depicting the consequences of this injustice.

The main research question here is how did the most important indicators of existential style emerge in the stories of "The Stone of Patience, the Entry of the Dead and the Atma of My Dog?"

Existentialist philosophy based its analysis of Raber's fate on three fundamental inferences and considered three signs of existence for it. The purpose of this article is to elucidate three existential principles (sensory, moral and faith) in Sadegh Chubak's works.

The results show that Chubak's worldview is influenced by philosophers' analysis. As a social writer, Sadegh Chubak has a good understanding of society, its pains and problems. The author's stories are full of themes such as "death, suffering, fear and sin", which is one of the most important concerns of existences. In character analysis of the stories of "The Stone of Patience and My Dog Atma" we conclude that most of these characters do not rise above the solitude of moral and existential existence, and do not reach the stage of faith existence. Experiences faith.

Keywords: Lightness Indicators, Existence, Sadegh Chubak, Existential Enlightenment

۱- Ph.D Student of Persian language and literature of semnan university, Karaj, Iran (ansari_niloofar_2020@semnan.ac.ir)

۲- Associate Professor of Persian Language Dept. Semnan University, Semnan, Iran (a.hasanzadeh@semnan.ac.ir)

۳- Associate Professor of Persian Language Dept. Semnan University, Semnan, Iran (Esmat.Esmaeili@semnan.ac.ir)

۱- مقدمه

فلسفه اگزیستانس (Existence) مانند عقلگرایی و تجربه گرایی عنوانی است که ممکن است باعث سوء فهم گردد. زیرا سیستم معین و حوزه مشخص ندارد. اغلب فلاسفه که به آنها این عنوان را داده اند، خود این عنوان را نمیپذیرند. ریشه فلسفی این جریان را تا ارسطو و سقراط ترسیم کرده اند و از نظر مذهبی آنها تا لوتر، اگوستین و کتاب عهد عتیق پیگیری کرده اند. ولی بیشک این جریانی است که از افکار کیر کگارد سرچشمه میگیرد. خود وی نیز تحت تأثیر کانت و شلینگ قرار داشت از طرف دیگر بر ضد هگل بود. کانت از جمله فیلسوفانی است که در این جریان فکری بطور اعم و در یاسپرس بطور اخص تأثیر زیادی داشته است.

از میان نویسندگان موفق حوزه ادبیات داستانی صادق چوبک با توجه به سابقه آشنایی با داستایوفسکی و چخوف، آثار خود را تحت تأثیر جریانات نویسنده‌گی فرامرزی خلق کرده است در حقیقت میتوان داستانهای صادق چوبک را صرف نظر از قیود مکانی وزمانی، دغدغه وجودی نوع انسان مسأله مند دوره معاصر قلمداد کرد که پس از تجربه دردناک مدرنیته در باتلاق بحرانهای خود ساخته فرو رفته و در پی احیای حیثیت و موجودیت از دست رفته خود است.

در سال ۱۳۲۰ فضای تلخ و غمناکی بر محافل روشنفکری حاکم میشود. دورانی که گر سنگی بیداد میکند و همه امیدهای مردم به ناامیدی مبدل می شود. فرمان م شروطیت با شکست روبه رو شده، ملی شدن صنعت نفت در نطفه خفه میگردد، جنگ جهانی اتفاق افتاد و تأثیرات آن دامن ایران را نیز فرا میگیرد. در این اوضاع و احوال، چوبک که هیچ واقعیتی از نگاه تیز بین او پنهان نمیماند، چگونه می تواند ست از امید بنویسد و چه شمش را به روی واقعیتهای تلخ ببندد. چوبک نویسنده ای واقعیتگرا بود و در دوره ای زندگی می کرد که واقعیاتی تلخ آن چنان اطرافش را احاطه کرده بودند که چاره ای جز دیدن آنها نداشت.

این فضا مسلماً در روحیه جوان پر اخلاقی چون صادق چوبک تأثیر بسزایی باقی میگذارد. تم مرگ و نگاه تلخ به زشتیها و پلشتیهای زندگی در آثار چوبک، نشأت گرفته و رشد یافته است. در همین سال است کودتای ۲۸ مرداد شکاف و گسست بزرگی را در تاریخ و فرهنگ ایران بوجود میآورد. کانونهای اجتماعی و فرهنگی از هم متلاشی شده و موجب بی اعتمادی و سوء ظن بر روابط اجتماعی میشوند. ترس و ناامیدی بر تلخی زندگی مردم بویژه روشنفکران و نویسندگان میافزاید. در آثار نویسندگان، نوعی پریشان فکری جنون و خودکشی حاکم میشود که بازتابی از دنیای بیرون است. ادبیاتی که در این دوره تولید میشود، بر بستر روانی اجتماعی رشد میکند و مملو از اعتراف به احساس بیهودگی و سر خوردگی است. در این مقاله سعی

بر آن بوده است؛ برخی از عناصر پوچی و سرخوردگی در داستانهای صادق چوبک نظیر «مرگ، رنج، ترس و گناه» که از شاخصهای مشترک با اگزیستانسها است، بررسی شود. این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی سبک‌شناسانه سه اثر فارسی از منظر سبک اگزیستانس می‌پردازد.

۲- ضرورت تحقیق

از آنجا که اگزیستانس بخش مهم از تاریخ ادبیات مدرن است و بدون شناخت ابعاد آن درک صحیح این ادبیات میسر نخواهد شد لذا هدف و ضرورت این پژوهش نیز شناخت و معرفی بخش کوچکی از این سبک ادبی در قالب نمونه‌ای از داستانهای صادق چوبک است. بنابراین در صدد هستیم تا با تحلیل آثار سنگ‌سیور، انتری که لوطیش مرده بود و آتما سگ من گوشه‌ای از ادبیات اگزیستانس فارسی را متناسب با پرسش زیر واکاوی و معرفی نماییم. مهمترین شاخصهای اگزیستانس «مرگ، رنج، ترس، گناه» چگونه در آثار مذکور نمود یافته‌اند؟

خلا تحقیقاتی در مورد بازتاب اگزیستانس در آثار داستانی ضرورت ایجاد این پژوهش را به اثبات می‌رساند.

۳- پیشینه‌ی پژوهش

مقالات پراکنده‌ای در خصوص پیوند اگزیه‌ستانه سیالیه سم با برخی از آثار ادبی نگاشته شده است که از آن میان میتوان به «نگاهی اگزیستانسیالیستی به بخشهایی از شاهنامه» (قوام، ۱۳۸۷) «موقعیتهای مرزی در فلسفهای اگزیستانس ونهج البلاغه» (خردمند، ۱۳۹۲) «اگزیستانسیالیسم هدایت و بن بست نوستالژی در سگ ولگرد» (موسوی، ۱۳۸۸)، «چوبک و اندیشه وجودی، تحلیل داستان انتری که لوطیش مرده بود» (خجسته و فسایی، ۱۳۹۴) در خصوص نویسنده مورد نظر نیز آثاری در قالب کتاب و مقاله نگارش یافته است: مجموعه مقالات در مورد زندگی و آثار چوبک با عنوان «یاد صادق چوبک» (۱۳۸۰) به کوشش علی دهباشی، قربان صباغ (۱۳۹۰) در مقاله «فراتر از تمثیل» با نگاهی به اندیشه‌های نظریه پردازان مارکسیست به کارکرد ائیدولوژی در داستان «انتری که لوطیش مرده بود» پرداخته است و آن را تمثیلی از رابطه انسان با صاحبان قدرت در نظام طبقاتی معرفی کرده است، اشاره کرد. تا کنون پژوهشی در زمینه بازتاب اگزیستانس در آثار ادبی به کار نرفته است، خلأ تحقیقاتی در این مورد ضرورت انجام پژوهش را به اثبات می‌رساند.

۴- مبانی نظری

۴-۱- درآمدی بر اگزیستانس و مبانی آن

آنچه را که با «من» به آن اشاره میشود، اگزیستانس است. اگزیستانس همان «من» است تا وقتی که به صورت موجودی عینی همچون یک شیء تلقی نشده باشد. اگزیستانس

را با تجربهای عادی نمی توان تجربه کرد، باید با آزادی و انتخاب آن را محقق ساخت. » اگزیستانس متفاوت از هر آن چیزی است که از خارج به من مربوط میشود و زایل شدنی است و به شرایطی وابسته است که من آن را نهاده ام» (آشنایی با سارتر، استراتن: ص ۱۹۹) «انسان در اولین مراحل آگاهی به خویشتن، خود را به عنوان موجودی (دازین) (وجود جسمانی) در بین دیگر موجودات مییابد؛ در شرایطی که خود او فراهم ساخته، شرایط فرهنگی، طبیعی و تاریخی، اما چون باید عمل کند و انتخاب نماید از این شرایط فراتر میرود. بالاخره اوست که باید تصمیم بگیرد که واقعا چیست. ابتدا از محیط و شرایط احساس امنیت میکند و پرسشی ندارد ولی به نحوی احساس «شکست» و عدم امنیت در شرایط و اوضاع پیرامونش او را به اگزیستانس خاص خود ملتفت میکند. موقعیتهایی در زندگی انسان به وجود میآید که او را متوجه مرزها و محدودیتهای و مقدرات خویش میسازد. این تجربه را تجربه نهایت (Limit) و موقعیتهای مرزی میگویند.» (زندگینامه فلسفی من، یاسپرس: ص ۹۹) انسان در موقعیتهای عادی میتواند آن را تغییر دهد و مطابق خواست خود از آنها استفاده کند، ولی به طور خاص در چهار موقعیت احساس میکند که نمیتواند آنها را تغییر دهد و با اموری گریزناپذیر روبه رو است.

۲-۴- انواع موقعیتهای مرزی

با وجود آن که موقعیتهای مرزی یکی از مبانی اگزیستانسها به حساب میآید و همه اگزیستانسها آن را قبول دارند، اما تعبیرهای گوناگونی از آن داشته اند.

«موقعیتهای مرزی عبارت از «مرگ، رنج، ترس و گناه» است. انسان در موقعیتهای مرزی شکنندگی شرایط بیرونی حیات را تجربه میکند و به دریافتی عمیق از حیات نایل میآید. مرگ همیشه با انسان است. آگاهی به مرگ موقعیتی است که «دازین» خود را در تهدید میبیند. در این حالت دازین منتفی میشود و انسان به اصل هستی خویش رجوع مینماید و اصل اگزیستانس که امر متعالی است به نحوی بر او رخ مینماید. رنج همواره ملازم ذات انسان است. به تعبیر نیچه انسان چنان سخت رنج میکشد که خنده را اختراع کرده است.» (ژان پل سارتر، باتلر: ص ۸۷)

ترس و گناه نیز مقتضای حیات انسان است، ولی در اغلب اوقات انسان از این موقعیتهای اعراض و غفلت میکند. استقبال از این احوال و تجربه حال نهایت و پذیرش آنها باعث بخود آمدن انسان میشود. سست بنیانی محیط و شرایط بیرونی و دلخوشیهای بی اساس خویش را در مییابد. با تداوم این تجربه و دریافت، هستی نمایی این جهان، نور حقیقت میتابد و احساس و وابستگی و ارتباط با امر متعالی حاصل میشود. این تجربه اساسی بگونه جهش بدست میآید. «گذشتن از سطح دازینی و نیل به سطح اگزیستانس منوط بجهش است. جهش بسویی که فراتر از اندیشه است.» (زندگینامه فلسفی من، یاسپرس: ص ۸۴)

اگزستانس در چنین احوالی روبه تعالی بودن وجود خویش را تجربه میکند این تجربه نهایی و مقدمات عقلی آن، بدون یکدیگر بی حاصلند. عقل و تفکر بدون تجربه اگزستانس در انسان، به انس و الفت با امر متعالی نمی انجامد.

۳-۴- مراحل سیر اگزستانس

«کی یرکه گور» چون اگزستانس را عین صیروت و تصمیم میدانست؛ پس باید مراحل مختلفی را که اگزستانس در آنها سیر میکند، نیز تبیین کند با تفاوت‌هایی که در شرح جزئیات این مراحل وجود دارد، وی به طور کلی سه مرحله از سیر را از هم جدا میکند. (۱) مرحله استحسانی و لذتجویی (۲) مرحله اخلاقی و وظیفه‌شناسی (۳) مرحله ایمانی و مطلقجویی.

۱- مرحله استحسانی

هر انسانی بطور طبیعی در مرحله اول عمل خویش، در همین مرحله متولد میشود و اغلب مردم تا پایان عمر هم از این مرحله فراتر نمیروند.

«انسان در این مرحله خود را کانون همه عالم تلقی میکند. خواسته‌هایش جزیی است و همه همت او در کسب لذت بیشتر است. همواره در حال زندگی میکند. پیوستگی زمان برای او مفهومی ندارد. همه چیز او را به تفکر و تأمل نمیکشاند. از سطح عبور نمیکند چون لاقید و بیعار است.

از هر چه که عیش آنی او را بر هم زند، اعراض میکند. از انتخابی که او را متعهد کند و در طول زمان ملزم سازد، اجتناب میکند بیشتر دستخوش اتفاقات و تصمیمات آنی است. چون انتخاب آگاهانه و مصمم بودن اصولی میطلبد. بالاترین حد کمال در این مرحله آن است که فرد با طرح و نقش‌هایی در صدد لذتجویی برآید. البته در این روش شخص کامیابی و حصول نتیجه از روشی که بکار برده است، او را لذت میبخشد.» (ترس و لرز، کی یر کگور: ص ۷۸)

۲- مرحله اخلاقی

«علایم ورود شخص به مرحله اخلاقی اهمیت یافتن نظم، غایت و اصول و خواسته‌های کلی در زندگی اوست. انسان اخلاقی جدی است. شخص اخلاقی بخویش میانداشید بجمع میانداشید. حتی خویشتن را در ذیل اصول عام مربوط به انسانیت میشناسد، به اصولی حاکم بر زندگی قایل است، پس تا میتواند باید آن اصول را بشناسد و حیات خود را بر آن منطبق سازد؛ لذا اهل عمل به تکلیف است. تکلیفی که خود از روی آگاهی برگزیده است، سعی میکند که بخوبی بانجام رساند. او بیش از آنکه در صدد لذت نامقید و خوشیهای پخش شده در آنات زمان باشد سرور خود را در داشتن آرامش جستجو میکند.

اما در مورد زمان، در مرحله استحسانی آدم لذتجو با کشتن زمان، از آن غفلت میکند، ولی آدم اخلاقی سیر زمان را در جاودانگی متوقف میکند.» (همان: ۷۹)

۳- مرحله ایمان

« در مرحله اخلاق شخص بسوی تکلیف و بقاء کشیده میشود، مرحله ایمان مرحله ای است که انسان در آن، به بالاترین مرحله اگزیستانس نایل میآید. ایمان توأم با رنج و محنت و ریاضت است. شور و شوق از ایمان بر میخیزد، باعث پذیرش خلاف عقل و خلاف عرف میشود، به موجودی یکپارچه که تمام وجودش در طلب و خواست او خلاصه شده است، تبدیل میشود. در اینحال شخص عقل را از دست میدهد تا خداوند را بیابد. نیل به این مرحله مستلزم لطف و عنایت اوست. » (همان: ۸۰)

۵- شاخصهای سبک اگزیستانس در آثار «سنگ صبور، انتری که لوطیش مرده بود،

آتما سگ من»

۱-۵- مرگ

از نگاه انسان شناسی جدید، « مرگ آگاهی » عنصری اساسی در قوام وجود انسان است که او را از حیوان متمایز میکند. از نظر انسان شناسان عموماً، واگزیستانسها خصوصاً ؛ آگاهی از مرگ، «آگاهی از زندگی روبه پایان » است. به عبارت دیگر، « ایشان معتقدند مرگ آگاهی در وهله اول، تأملاتی نظری درباره پایان جهان و زندگی انسان نیست، بلکه تلاشی است برای یافتن چار چوب معنایی که در درون آن، زوال و فنا وجود انسان قرار میگیرد. » (فلسفه وجودی، مک کواری: ص ۳۰) « به عبارت دیگر، برای اگزیستانسها، مرگ بیشتر حدود و مرزبندیهای زندگی را آشکار میسازد تا خاتمه دادن به آن را ؛ از این رو اگزیستانسها توجه خاصی به مرگ نشان میدهند و با وجود اختلاف نظر درباره موقعیتهای مرزی، اکثراً بر سر مرگ، به عنوان یکی از آن موقعیتهای توافق دارند. امکان مرگ، همانند امکان نقطه ای در انتهای پیکره نیست که انسان با صرف وقت بدان برسد. این نوع نگرش به مرگ، نگرشی صرفاً آفاقی است که انسان را بیشتر از آن که به مرگ نزدیک کند، از آن دور میسازد. » (اگزیستانسیالیسم چیست ؟ بارت:ص ۱۹۹)

در داستان سنگ صبور شخصیتی چون گوهر که به خاطر یک مشت خرافات و سنتهای اجتماعی دست و پاگیر اسیر ناملایمات و بدبختیهای زندگی شده است. او تمام تلاش خود را میکند که بتواند خود و فرزندش را از منجلاب و سختی دوران نجات دهد، به حدی که حاضر میشود هرشب به صیغه مردی دربیاید. نتیجه تقلای او برای زنده ماندن و سیرکردن شکم خود و فرزندش عواقب سختی چون مرگ او و فرزندش را در پی دارد. کاکل زری بدون اینکه خود اختیاری در انتخاب سرنوشت شوم خود داشته باشد، تا چشم به جهان میگشاید از خانه پدر رانده شده و از مهرپدر محروم میشود .

از شخصیت دیگر داستان، جهان سلطان را داریم، که پیرزنی افلیج و علیل است. تمام لحظات جهان سلطان در حالی که کرم از سر و صورتش بالا می‌رود، در طویله ای در حیاط اجاره ای می‌گذرد. او نیز اسیر چرخه فلاکت و بدبختی است و چاره ای جز این ندارد که منتظر لحظه مرگ خویش باشد. بلقیس شخصیت بعدی داستان، زنی آبله رو و زشت است که آرزوی هم‌آغوشی با احمدآقا را در ذهن می‌پرورد. در سرتاسر داستان بلقیس فریاد ناراحتی سر داده است، بگونه ای که بیشترین فحشهای بکار رفته در داستان به او تعلق دارد. همه شخصیت‌های داستان فریاد دادخواهیشان بلند است و به دنبال چاره ای می‌گردند که بتوانند از این محیط پراز پلشتی و فساد رهایی یابند، اما در این امر ناموفق هستند. حتی احمدآقا که نماینده قشر روشنفکر و تحصیل کرده در داستان بشمار می‌رود، در نهایت ناامید و غمگین خودش را در ورطه بدبختی و هلاکت گرفتار و عاقبتش را نافرجام می‌بید.

ترس از مرگ آغاز فلسفه و علت غایی ادیان است. فرد عادی نمیتواند تن به مرگ دهد و همین امر فلسفه‌ها و خدانشناسیهای متعدد به وجود آورده است. اینکه همه جا ایمان به خلود و بقا دیده میشود خود دلیل بر وحشت شدید از مرگ است. پس بی خود نیست که در این داستان تأکید زیادی بر مرگ میشود. حتی مرگ شخصیتها که هر کدام به نوعی می‌میرند: «گوهر» توسط «سیف القلم» می‌میرد، کودکش «کاکل زری» در حوض غرق میشود و می‌میرد. «جهان سلطان» از ناتوانی در کثافت خود می‌میرد و... تا جایی که از زبان شخصیتی به نام بلقیس می‌خوانیم:

از در و دیوار این خونه مرگ می‌باره. (سنگ صبور، چوبک: ص ۹۹)

توصیف مردن جهان سلطان بسیار تلخ و چندان آور است. «سر تا پای تنش به خمیازه افتاد و تنش جمع وواز شد و کف از دهنش بیرون زد و زود تموم کرد. وبعد یواش چشاش واز شد و به طاق افتاد. چهار نفر گوشه‌های نم‌رو گرفتن و با جهان سلطان و کرما بلند کردن گذاشتنش تو تابوت.» (همان: ۲۲۴)

اگزستانس در سنگ صبور در تراژدیهای تلخ و غم‌انگیز زندگی است که توأم با نکبت و پلشتی شخصیت‌های داستان اتفاق می‌افتد، در حقیقت با مرگ نکبت بار جهان سلطان که در اثر فقر و بیچارگی در طویله ای دراز به دراز افتاده است که کنترل بیرون روی خود را از دست داده بود و تمام کرمها روی بدنش وول می‌زند اتفاق می‌افتد.. چوبک اگر چه همواره مرگ را رهایی و آزادی از زندگی نکبت بار و شفقت بار می‌دانست اما بطور خاص دل‌کنند از دنیا را در بعضی مواقع کمی دشوار و نا‌باورانه می‌پنداشت.

داستان کوتاه انتری که لوطیش مرده بود روایت تنهایی، رنج، ترس و اسارت انتری به نام مخمل است که یک روز صبح که از خواب بیدار میشود در می‌یابد که لوطیش مرده است و هر چه به او خیره میشود و پیرامون او می‌چرخد نشانی از حیات در او نمی‌بیند و به این ترتیب

دچار تنشهای روحی و روانی میشود. مرگ لوطی جهان مصادف با آزادی مخمل است ولی او نمیداند که باید با این تجربه تازه چه کند.

« انتر به لوطیش خیره نگاه میکرد. گویی چیز تازه ای در او دیده بود. یک بار خیال کرد که لوطیش از خواب بیدار شده، اما در پوست صورتش هیچ جنبشی نبود. چشم او آن نور همیشگی را نداشت. صورت او بیرنگ بود. مانند چرم خام بود. چشمان لوطی باز بود و خیره به جلوش، چشمخانهایش دریده و گشاده بود. از گوشه دهنش آب لزجی مثل سفیده تخم مرغ سرازیر شده بود. » (انتری که لوطیش مرده بود، چوبک: ۵۶)

نقطه اشتراک اگزیستانس با داستان انتری که لوطیش مرده بود در این داستان بدینگونه است که مخمل شخصیت اول داستان، سرگشته در طبیعت با آزادی نسبی را میتوان با این نگاه دید، انسانی که در جست وجوی آزادی ولذت است، در این مرحله که با حیوانات تفاوتی ندارد اگزیستانس استحسانی را تجربه میکند و میتوان گفت نماد انسان قرن بیستم که بر اثر پیشرفت تفکرات فلسفی صاحب خودش را مرده میبیند و در طبیعت با زنجیری که بر گردن دارد، زنجیری که بازمانده صاحبش است و او را محدود میکند و به دنبال مکان آرامش میگردد و مکانی نمی یابد و در اینجا است که اگزیستانس اخلاقی را تجربه میکند و به جای اولش باز میگردد، مخمل از مکانی میگریزد و در زمانی که هیچ آرامشی نمییابد به مکان اول یعنی به نقطه صفر بر میگردد. و اگزیستانس ایمانی را تجربه میکند.

داستان آتما سگ من موضوع اصلی داستان، سرگذشت مردی است که در طول زندگی خود از هیچ جنایتی فروگذاری نکرده است. حتی زن و فرزند چهار ماهش را از خانه بیرون کرده است. در همسایگی او مردی آلمانی زندگی میکند که یک سگ دارد. هنگامی که میخواهد به سفر برود او را به قهرمان اصلی داستان میسپارد و از او میخواهد، در غیاب او به نوکرش علی دستور دهد که به سگ آب و غذا بدهد و از او مراقبت کند. صاحب اصلی سگ، کشته میشود و حیوان، علی رغم میل باطنی قهرمان داستان، وارد زندگی او میشود. پس از مدتی سگ را مانع آسایش خود میبیند و سعی میکند او را نابود کند.

او زهر میخورد و در غذای سگ میریزد و برای این که شاهد زجر کشیدن حیوان نباشد، تمام طول روز را در بیرون خانه میگذراند. وقتی باز میگردد با کمال تعجب میبیند که حیوان، غذای سمی را نخورده است و با خوشرویی از او استقبال میکند. مرد، غذا را درون گوری که روز قبل برای سگ کنده میریزد و روی آن را میپوشاند و به همراه سگ به اتاق میرود.

حیوان بعد از آن که غذا میخورد، به موسیقی گوش میدهد و در آن فضا که صدای موسیقی شنیده میشود، نکاتی واضح و آشکار بیان میکند. سخنانی که او بیان میکند، گویی

زبان درونی شخصیت اصلی داستان است که واقعیت‌های زندگی او را بیان میکند و جنایات او را در جلو چشمش به تصویر میکشد.

«آتما» در تفسیر برهمنی به معنای روح جهان و «سگ» شاهی ساکت و صامت که تمثیلی از وجدان و ضمیر خفته «من» داستان است. (نقد آثار صادق چوبک، دستغیب: ۱۱۵) صادق چوبک از معدود نویسندگانی است که به توصیف زندگی حیوانات میپردازد و علاوه بر شخصیت پردازی، با نفوذ به درون و روح آنها و افشای درون و انعکاس رفتار آنها درصدد تشابه میان انسان و حیوان برآمده، نمونه بارز چنین طرز تفکری در داستان آتما است آن جا که راوی با بازگشت به گذشته تاریک خود، خوی حیوانی خویش را در اندیشه و تفکراتش بروز می دهد:

«قبرهای بسیاری کنده بودم و باز هم داشتم قبر میکندم. خودم را قبرکنی میدیدم که عمری کارم قبرکنی بود. آنهایی را که در کابوسهایم میکشتم، سگ نبودند. آدم بودند. آدمهای ندیده و نشناخته و زبون و زمین گیری بودند که با کارد تنشان را قطعه قطعه میکردم. در کابوسهایم دیدم که خودم بچه بزرگی دارم، یک پسر بیست و چند ساله زیبا، رشید و دلنشین دیدم او را سر بریده و تنش را تکه تکه کرده و جلو آتما انداختم که بخورد» (چراغ آخر، چوبک: ۱۶۰)

همسایه به سفر میرود و در سانحه هوایی میمیرد. وقتی که همسایه مرد که گویی سایه مرد است از بین برود، فاجعه آغاز میشود همسایه نشان از نیمه تاریک (خود مرد) میباشد. بعد از مرگ مهندس آلمانی (سایه مرد) در سانحه هوایی اوباسگش (وجدان خود) تنها میماند و راه برای ورود سگ (وجدان مرد) باز میشود. سایه جایش را با سگ (ناخودآگاه) عوض میکند.

با وارد شدن سگ (وجدان مرد) به خانه مرد باعث تلاطم درونیش میشود، او باین ورود هیچگونه برخوردی نمیکند و با بی میلی تسلیم میشود او فکر میکند که میتواند در کنارش به زندگی پر از تلاطم خود ادامه دهد. ولی غافل از این که سگ (وجدان مرد) زندگی او را دگرگون میکند.

هر چند که او با شنیدن موسیقی میخواهد که ناخودآگاه خود را پس زنی کند ولی موفق نمیشود و باید از طریق دیگری این موضوع را حل کند.

مرد نا امید و مالیخولیایی، متنفر از خود شده است «لحظه ای گمان بردم هوای زهر آلود خانه مرا به سوی مرگ کشانده آیا بزودی خواهم مرد .. تو هم اکنون مرده ای، هنوز به خاک نرفته ای و در نهایت خود را هدف گلوله قرار میدهد» (همان: ۱۹۶)

اگرستانس در داستان آتما سگ من، در حقیقت با وارد شدن سگ به خانه مرد اتفاق میافتد. مرد در اوج پلشتی و بیرحمی، از خود کنده میشود و با وجود آن که به بافت و زمینه

زندگی گذشته خود میانیدشد، بسوی اندیشهٔ متافیزیکی، اندیشهٔ غلبه مرگ، بر احساس پوچی و بیپهودگی و بیرحمی میرسد.

۲-۵-رنج

از نظر اگزیستانسها، رنجش بشر در انواع واطوار گوناگونی مانند بیماریهای فیزیکی، ناراحتیهای روانی و درونی یا شرایط بیرونی چون بیعدالتی بر وی تحمیل میشود، اما در هر صورت همه انسانها با یکدیگر، در تجربهٔ رنج سهیم هستند. « بنا بر اندیشهٔ اگزیستانسهای همچون یاسپرس، اگر زندگی آدمی سراسر شادی ولذت باشد، خود بودن، سختتر از هنگامی است که وی در رنج و محنت بسر میبرد. چرا که اصولا انسان در مواقع خوشی ولذت از خویشتن غافل است، حال آنکه در هنگامه سختی ورنج، تمام تلاش خود را بکار میبرد؛ خود و مهارتهای درونی خویش را بهتر بشناسند و از این جهت محدودیت و محنت، هستی انسان را متعالی ساخته و من حقیقی را به وی میشناساند. » (زندگینامه فلسفی من، یاسپرس: ۹۹) درد ورنج باعث گشایش ذهن انسان و تفکر او به هستی امور میشود. اگزیستانسها معتقدند که درد یکی از اعضا بدن، باعث جلب توجه انسان به آن ناحیه میشود و همین توجه و التفات زمینه هستی امور را موجب میشود. «عدم درک انسان از هستی شناسی و دلهره از آن، باعث درد ورنج انسان میشود و همین درد ورنج، باعث گشایش ذهن انسان بر هستی خود و جهان میشود. » (فلسفهای اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، نوالی: ص ۷۷)

« این جهان برای صادق چوبک آمیخته و مملو از رنج و درد است، هر چند برای دیگران جای شادی و خوشگذرانی است؛ اما از آنجا که شالودهٔ تفکر وی را رنج و درد تشکیل داده است، سایهٔ این تفکر بر عالم انتشار یافته و تمام اجزای آن را آمیخته با درد مییابد. » (نقد آثار صادق چوبک، دستغیب: ۹۸)

درونمایه اصلی داستان سنگ صبور همانطور که براهنی نیز در کتاب قصه نویسی اشاره میکند، تنهایی ورنج است. (قصه نویسی، براهنی، ۷۰) و در این رنج و تنهایی است که شخصیتها به درک وجود اگزیستانس نائل میشوند. « چوبک در بهترین داستانش «سنگ صبور» با توصیف بی پروا از واقعتهای پنهان داشته شده جامعهٔ اخلاق زده، با ریاکاری و تزویر میستیزد، و خواننده را وادار میکند تا با نگاهی شسته شده از غبار عادت، به زندگی آدمهایی بنگرد که ترسان از اختناق سیاسی و معنوی، و ناتوان از ارضای خواهش طبیعی به یکدیگر نفرت میورزند. » (صد سال داستان نویسی در ایران، امیر عابدینی: ۲۵۲)

خرافات و قشریگریهای عوامانه، و عملکرد نظامهای فاسد، بر سرنوشت انسانها تاثیر ناگوار و مخرب دارند. و آنها را در نکبت و فقر وادبار غرقه میسازند. و انسانها در این داستان از تنهایی رنج میبرند. داستان غمبار و تراژدی خوفناک انسان در عصر ماشین است که از مقام اشرف مخلوقات نزول کرده و در اسفل درجات انسانی و حتی حیوانی گرفتار آمده است. این حیوان

بیمار در اوج ناامیدی، بنده شهوت و اسیر پریشانی واضطراب شده است و شاید به همین دلیل است که شخصیت‌های داستان سنگ صبور از رسیدن به مرحله اگزیزتانس ایمانی محروم میمانند و از مرحله اگزیزتانس استحسانی و اخلاقی فراتر نمیروند.

داستان «انتری که لوطیش مرده بود» داستانی تراژیک است. آنچه نهایتاً تراژدی در پی آشکار نمودن آن است، ترس روحی یا اخلاقی از دنیایی است که شکنجه ورنج، ترس و خشونت پیوسته در آن تکرار میشود و این موضوع دقیقاً در این داستان قابل مشاهده است. مخمل از خود هیچ اراده و آزادی ندارد و هرگز، زندگی با اختیار و آزاد را تجربه نکرده است. به همین دلیل وقتی که لوطیش میمیرد و او خود را بدون او مییابد برای اولین بار، با حس آزادی ورها بودن روبه رو میشود و در نتیجه حالات متناقضی که به او دست میدهد از تجربه این حس درمانده ورنجور میشود زیرا نمیداند که باید با این تنهایی غیر منتظره چکار کند و چگونه باید به زندگیش ادامه دهد. مخمل چنان به لوطی و زندگی با او عادت کرده است که زندگی غیر از آنچه که تا به حال داشته برای خود متصور نیست. آنقدر به لوطی وابسته است که او را همزاد خود میداند و بدون او گویی مغزش ناقص است. واز طرف دیگر چنان از او واز محیطش میترسد که بطور مداوم احساس ناامنی و تهدید میکند.

به همین دلیل مخمل با شخصیت و رفتاری ناشی از عادت و ترس در تجربه آزادی خود راهی به پیش نمیبرد. و وقتی خود را آزاد مییابد بیشتر از هر زمان دیگری احساس رنج میکند و با این تجربه تازه احساس امنیت نسبی را که با وجود لوطی داشته بطور کلی از دست میدهد و بر اثر عادت و اجباری که بر زندگی او حاکم بوده حتی بعد از آزادی نیز به لوطی مرده وسایه بی جان او پناه میبرد. مخمل راه سومی را برای خود تصور نکرده و آزادی را هم‌تراز با تنهایی و ترس مضاعف معنا میکند؛ و به لوطیش پناه برده و در سایه ترس و جبر محیط ورنجیری که او را به زمین چسبانیده و به او مجال فرار نمیدهد به کام مرگ کشیده میشود.

دربخش دیگری از داستان، مخمل همواره از سوی لوطیش به کارهایی وادار میشود که به انجام آن علاقه ای ندارد. «در قهوه‌خانهها، در میدانها، در گاراژها، در گورستانها، در کاروانسراها که لوطی بساط معرکه را پهن میکرد و همه جور آدم دور او و مخمل جمع میشدند واز آدمها همیشه این خاطره در دلش بود که برای آزار وانگولک کردن او بود که دورش جمع میشدند» (انتری که لوطیش مرده بود، چوبک: ص ۸۹)

فضایی که چوبک ترسیم کرده و شخصیت‌هایی که آفریده است، کلماتی را میطلبند که در ابتدا زشت و هنجار شکن به نظر میرسند، اما او چاره دیگری ندارد. صحبت از افرادی است که به لحاظ تحصیلات و طبقه اجتماعی در سطح بالایی نیستند. مخمل نیز از سوی لوطی جهان بخوبی و مبادی آداب پرورش نیافته است. از این رو در برابر کنشهای اطرافیان که از

درک پایینی بر خوردارند و اکنشهایی متناسب با رفتار آنها و آموزشهای خود نشان میدهد و بعبارتی هنجارگریزی میکند.

داستان آتما سگ من با این جملات آغاز میشود «آدمی که از خودش فرار میکند و نمیخواهد با هیچ جنبه ای انس والفت برقرار کند و درطول زندگیش به هیچکس محبتی نکرده و تا آنجا که توانست درخود پسندی و غرور فرو رفته است. این خودپسندی و غرور باعث میشود تا زن و فرزند خود را از خانه بیرون کند.» (چراغ آخر، چوبک : ۱۲۰)

اواز خودش فرار میکند تا شاید در تنهایی بتواند بروی اعمال زشتش سر پوش بگذارد و خودش را قانع کند که رفتارش درست بوده و هیچگونه اشتباهی انجام نداده است. او در توهمی غریبی که برای خودش درست نموده زندگی میکند. و از هر واقعیتی که به ذهنش راه پیدا کند فرار مینماید.

درونمایه داستان آتما سگ من، رنج و پوچی است. و در این رنج و پوچی است که شخصیت اول داستان به درک وجود اگزیستانس اخلاقی نائل میشود.

۳-۵- ترس آگاهی

یکی از خصلتهای اختصاصی اگزیستانسها، تأکید روی احساسات یا حالات انسان به عنوان عوامل منکشف کننده حقایقی درباره هستی وی است. برخی از ایشان احساساتی مانند دلشوره، ملال و یا حتی تهوع را به عنوان احساسات هستی شناسانه در نظر میگیرند که میتوانند ابعاد رونی و تاریک وجود انسان را آشکار کنند. برخی دیگر از اگزیستانسها احساساتی چون سرور، امید و یا تعلق داشتن را از سنخ احساسات هستی شناختی معرفی میکنند. «از نظر کی یرکگور، دلشوره تنها در تکوین خاص انسان موجودی متشکل از روح و بدن است یافت میشود نه در حیوانات یا فرشتگان. بنا بر اندیشه اگزیستانسها، انسان به واسطه مسئولیت ناشی از انتخاب همواره به نوعی، در حالت دلشوره و تشویش درباره نتایج انتخاب خود بسر میبرد، از این رو کی یرکگور تعالیر متفاوتی همچون سرگیجه یا سرگشتگی را برای دلشوره بکار میبرد. همچنین از نظر او، دلشوره پیش فرضی برای گناه نخستین است؛ انسان، بسزای آن گناه و هبوط به زمین، همواره در حالتی از اضطراب و دلشوره به سر میبرد و این احساس دلشوره همیشگی، به نوعی زمینه را برای ایمان آوردن به خدا در انسان فراهم میآورد چرا که موجب میشود تا انسان متوجه الطاف الهی و فقر و نیازمندی خود به آنها شود.» (ترس ولرز، کی یرکگور: ۲۴-۲۵)

« سنگ صبور صادق چوبک وصف رابطهای برزخی در دوزخ گند آلود، هراس آور و تحمل ناپذیر زیستگاهی است که گریز و رهایی از آن جزء در آرزو نمیگنجد همه آرزوی رهایی در سر دارند اما به اجبار (عادت و ترس) بر جای خود میخکوب شده اند. ترس و

بدبینی و بی‌اعتمادی چنان در خویشتن آنها خانه کرده است که از سایه خود نیز میهراسند. «گزیده‌ی داستانهای صادق چوبک، پور عمرانی: ۹۸»

احمد آقا که دائماً با همزاد خود در حال بحث و جدال است درباره‌ی آینده دچار ترس شخصی شده و ترس خود را این‌گونه بیان میکند:

«زندگی من از اولش دروغ بوده، هر چی گذشته دروغ بوده، اونیکه همیشه ازش میترسم آینده است که نمیدونم چه جوری از آب در میاد؟» (سنگ صبور، چوبک: ۱۸۱)

بلقیس بعد از مرگ جهان سلطان دچار ترس میشود و با خود میگوید:

«من که دیگه تو این خونه بمون نیستم. کی دیگه جرأت میکنه شب بره تو حیاط. پناه بر خدا، طرفای طولیه، مته مرده شور خونه میمونه، زهله ترک میشم! جهان سطلون اینجا نشسته، یه هو خودش رو، رو آدم میندازه!» (همان: ۲۳۲)

در این رمان کاکل زری پسر گوهر به سبب رفتار مادرش همیشه در افکار خود از دیو و بنا به گفته‌ی خود از کته زغالی در واقع از امور موهوم و خرافی میترسد. همچنین به خاطر بدرفتاری بلقیس با او همیشه از وی میترسد. احمد آقا منو دوس داره. اما بلقیس هیچ دوسم نداره. بلقیس ننم و جی جیم دوس نمیداره. «ازش خیلی میترسم!» (همان: ۳۷)

صادق چوبک از نویسندگانی است که اعماق جامعه‌ی بیمار و اسیر خرافات را میکاود و تصویری هراسناک از آن به دست میدهد. در جهان داستان او جایی برای عشق و شفقت نیست، هیچکس به دیگری اعتماد ندارد. تنها هراس و فساد و مرگ است که واقعیت دارد. هراس و دلهره‌ی ناشی از انتخاب بد شخصیت‌های داستان است بگونه‌ای که مسیر زندگی آنها را دگرگون میکند و بخشی دیگر ناشی از سرنوشتی است که اجتماع برای شخصیت‌های داستان رقم داده است. ترس شخصیت‌های داستان نقطه‌اشترک با اگزیستانسها است و در همین هراس است که شخصیت‌ها اگزیستانس استحسانی را پشت سر میگذارند و به مرحله‌ی والاتر اگزیستانس اخلاقی میرسند.

داستان کوتاه‌تری که لوطیش مرده بود به طور نمادین نمایانگر مسأله‌ی فلسفی «اسارت بشر» و «محکومیت از پیش تعیین شده» است. در این داستان کوتاه، ترس محسوسترین تجربه‌ی انتراست. ترس از لوطی، ترس از مردم و ترس از محیط اطرافش؛ اما حالا پس از مرگ لوطی شرایط تغییر کرده بود. دیگر کسی نبود که به او امر و نهی کند و دیگر از لوطی «جهان» نمی‌ترسید. به همین خاطر همه‌ی تلاش‌های خود را کرد تا زنجیرش را از توی خاک در آورد و در نهایت با چند بار زور ورزی آن را از خاک بیرون کشید. ناگهان احساس آزادی کرد. شروع به ورجه ورجه کردن کرد؛ ولی زنجیرش هم با او به این طرف و آن طرف می‌رفت. مخمل از دیدن این صحنه برزخ شد. «مخمل» از لوطیش دل‌پری داشت زیرا هیچ کاری نبود که لوطی «جهان» بی‌تهدید آن را از «مخمل» بخواهد.

«مخمل» پس از رها شدنش نیز احساس ترس میکند مخمل ترس خورده به گوشه ای پناه میبرد و چند تکه علف تازه میخورد و احساس خوبی به او دست میدهد و حالت خوشی که او را سست میکند. در همین حین یکباره عقابی را میبیند که به سوی او چنگال تیز کرده است. چوبک این حس را این گونه به تصویر کشیده است: «هراسان از جایش پرید و روی دو پا بلند شد. خطر را حس کرده بود. گویی دیوانه شد. نیش دندان و چنگالهایش برای دفاع باز شد. دستهایش را بالای سرش بلند کرد و دندانهای نیرومندش بیرون زد. عقاب به تندی از بالای سرش گذشت و کوهی ترس و تهدید بر سر او ریخت و به همان تندی که یله شده بود، اوج گرفت» (انتری که لوطیش مرده بود، چوبک: ۱۰۳) ترس از جان و دفاع از خویش او را به سوی لوطیش باز میگرداند. همین که دوباره لوطی را میبیند خوشحال میشود؛ زیرا از فرار هم سرخورده شده بود و نمی دانست که باید چکار کند. به همین خاطر پهلوی لوطیش مینشیند و به او خیره میشود.

ترس انتر داستان نقطه اشتراک با اگزیستانسها است و در همین هراس است که انتر داستان مرحله اگزیستانس استحسانی را پشت سر میگذارد و به مرحله والاتر اگزیستانس اخلاقی میرسد.

در داستان آتما سگ من، سگ زبان درونی شخصیت اصلی داستان است و اینک از اعماق اوبیرون آمده، برون افکنی شده در برابرش ایستاده است و گناهان او را یک یک میشمارد و او را ترسی عمیق، ترسی وحشی، وحشتناک و جانکاه میانبارد... زبان این سمبول به پاخاسته از اعماق ضمیر ناخودآگاه، سخت فلسفی و پیچیده هم هست.

«یک شب نزدیکهای صبح بود که از صدای پارس پی در پی سگ این همسایه از خواب پریدم. گمان بردم صاحبش از سفر برگشته. اما پارس معمولی سگ نبود. یک جور ناله دردناک بود - از آنگونه صداهایی که گرگهای گرسنه و در برف وامانده میکنند.» (چراغ آخر، چوبک: ۱۶۸)

پارس سگ (صدای ناخودآگاه) او را از خواب غفلت بیدار میکند و وجدانش او را شکنجه میکند عذاب وجدانی که سالها از او فرار کرده به سراغش میآید او مثل گرگ زن و فرزند خود را پاره کرده و امشب زخمهای درونش سرباز میکند.

این درز زدن برای باز شدن درون یا ضمیر ناخودآگاهش میباشد چون وقایعی که برایش پیش آمده است باعث ترس و هراسش شده است. این وقایع در او القا نوعی ترس و اضطراب از حقایق ناگواری که در زندگی اش انجام داد یعنی بیرون کردن زن و فرزند از خانه و اینکه نمیداند که چه بر سر آنها آمده است بر هراسش میافزاید.

در هر صورت چه منظور سرنوشت باشد چه نباشد، باید اذعان کرد که موتیفهای ابتدایی توانایی بسیار زیادی در القاء نوعی ترس و اضطراب در انسان را دارند. ترسی که اغلب از

مشخص شدن حقایق ناگوار در زندگی انسانها پدید می‌آید. این ترس شاید نمونه اضطرابی باشد که در روز جزا همه ما دچار آن خواهیم شد.

۴-۵- گناه

«گناه» به عنوان مؤلفه‌ای که همواره با ترس آگاهی (anxiety) فلسفی انسان به ظهور و بروز میرسد (ترس ولرز، کی یرکه گور: ۵۳) همواره در کاوشهای وجودی فیلسوفان اگزیستانس مطرح بوده است. در اگزیستانس، از سویی هر تفسیری از وجود انسانی مشروط به شرح و گزارشی از ایده گناه است به این معنا که گناه حالت یا شرط پایدار طبیعت بشری است و از سوی دیگر در افق نگاه برخی از پیروان این فلسفه یکی از امکانات فرد است و انسان پرتاب شده به درون این جهان محکوم به آزادی و مسئول سرنوشت، جامعه و زمان خود است و باید مسئولیت این آزادی و گناهی را که به واسطه اعمالش مرتکب میشود بپذیرد.

در ادبیات اگزیستانسی علاوه بر مضامینی چون تنهایی، ترس و مرگ، اندوه، پوچی و بد بینی به این مقوله یعنی احساس گناه ناشی از مسئولیت انتخاب نیز پرداخته میشود.

دنیای آدمهای سنگ‌صبور دنیایی آشوبزده و زیرو روده است، آنگونه که مردم آن نامیده میشوند نیستند بلکه اغلب ضد آنند احمد آقا معلم مدرسه است. او بینوای مفلوک و رنج کشیده‌ای است که شاهد نابودی دنیاست و از دیدن درد و رنج اطرافیان خود رنج میبرد اما همانگونه که در داستان شاهد آنیم او خود را سلیمان پیغمبر مینامد؛ گوهر به معنای جواهری ارزشمند و قیمتی است که هرکسی لیاقت دستیابی به آن را ندارد اما گوهر داستان در واقع یک فاحشه است که برای امرار معاش و گذراندن زندگی خود، هر شب به صیغه مردی در می‌آید و خود را عرضه میکند و این در تضاد با نامی است که چوبک انتخاب کرده است؛ بلقیس نام ملکه سبا است اما در داستان رختشوی زشت و آبله روی است که آرزوی هم‌آغوشی با مردان را در سر میپرود؛ جهان سلطان (سلطان جهان) یک توده گوشت کرم زده و پوسیده است؛ کاکل زری (نام یک پری افسانه‌ای) پسر طرد شده پدری است که او را حرامزاده دانسته و از خود رانده است. با نگاهی واسازانه میتوان گفت، نامی که چوبک برای شخصیت‌های داستان برگزیده است در تضاد با شرایطی محیطی و روزگاری است که آنان به سر میبرند. به عبارت دیگر میتوان گفت، تناقض دوسویه بین اسم و شخصیت‌های داستان با همدیگر، به طور همزمان در حال کنش اند.

اگر تمام شخصیت‌های سنگ‌صبور (گوهر، احمد آقا، بلقیس، سیف القلم و....) را یک جا جمع کنیم؛ موزه‌ای از وحشت خواهیم داشت. هرکس آنچنان گرفتار گناه است که نمیتواند سرش را از شدت گناههایی که انجام داده، بلند کند و به ایده آل انسانی بیندیشد. دیدگاه منفی چوبک، نسبت به جامعه و انسان، باعث شده تا بسیاری از شخصیت‌های داستانی وی،

عیناک و ناقص باشند و از مرحله اگزیستانس استحسانی فراتر نروند و به مرحله اگزیستانس ایمانی و مطلقگرایی نرسند.

داستان انتری که لوطیش مرده بود کشمکش میان انسان و حیوان است و در این کشمکش حیوان بجز در یک مورد نقش فعال داشته و در موارد دیگر همواره نقش مجهول داشته و این انسان بوده است که او را مورد آزار و اذیت قرار داده است. رفتار نامناسب و به نوعی بیرحمی لوطی نسبت به انتر که تأثیر این بیرحمی حتی بعد از مرگ لوطی نیز پا بر جا بود، چون لوطی، حیوان را به زنجیری بسته بود.

به خدمت گرفتن انسانها از حیوانات و دورکردنشان از محیطی طبیعی‌شان علت همین ناتوانی حیوان به دوری از صاحب بیرحم است. حقارت این حیوان به حدی میرسد که از لاشه صاحبش کمک می‌خواهد.

«دو تا زغال کش دهانی با دو تبر گنده که رو دوششان بود از دور به سوی مخمل و بلوط کشیده و لوطی مرده پیش می‌آمدند. مخمل از دیدن آنها سخت هراسید، اما لوطیش پهلویش بود. با التماس به لاشه لوطیش نگاه کرد و چند صدای بریده تو گلویش غرغره میکرد» (انتری که لوطیش مرده بود، چوبک: ۲۳).

تبردارها نیز به مخمل و لوطی نزدیک و نزدیکتر میشدند بازگشت مخمل به سمت لوطی جهان «نقطه صفر» است در حقیقت اگزیستانس ایمانی در این مرحله روی میدهد.

در داستان آتما سگ من، سگ نقشی نمادین دارد، از این نظر که سگ، تبدیل به مظهر وجدان خفته قصه میشود. مرد که زن و فرزند خود را بیرون میکند و بعدا نمی‌خواهد با هیچ جانواری انس و الفت داشته باشد. انسانی تنها و تهی از احساس همزیستی با جهان، انسانی تهی از روح، آیا اوجز سایه انسان چیز دیگری میباشد او از خود تهی گردیده و جز سایه چیزی دیگری از او باقی نیست. او میانگارد که وجود دارد در صورتی که مرکزیت (خود) از وجودش خارج شده و دیگر جز سایه آن مرد چیزی باقی نیست.

در پایان داستان مرد پس از به خود آمدن احساس گناه شدید ناشی از انتخاب بد خود تصمیم میگیرد به زندگیش خاتمه دهد. اسلحه را از تو کشو بیرون می‌آورد و روی قلب خود شلیک میکند، اما گلوله به شانه مرد اصابت میکند و نمیمیرد بلکه فقط بیهوش میشود، زمانی که به خود می‌آید میبیند سگ زخم شانه مرد را می‌لیسد.

«چوبک» از «مرد» بیزار است او تجسم بی مهری و بی فرهنگی و تباه اندیشی است و فقط به درد مردن می‌خورد و ما در جامعه از اینان، چه بسیار یافته ایم.

۶- نتیجه‌گیری

جهانبینی چوبک به تحلیلهای فیلسوفان اگزیستانس نزدیک است. فلسفه اگزیستانس دینی تحلیل خود از سرنوشت بشر را بر سه استنباط بنیادی استوار ساخت و سه نشانه هستی برای آن در نظر گرفت. نخست مرحله اگزیستانس استحسانی و مرحله بعد اگزیستانس اخلاقی و در نهایت اگزیستانس ایمانی است.

رخدادهای غیر عادی و غیر منطقی در فضایی پر رمز و راز و وهم آلود با شخصیت‌های نا متعادل، این آثار را به آثاری پر از عناصر دلهره آور تبدیل کرده است. درونمایه این آثار به شکل تصویری و توصیفی بیانگر ترس، وحشت، مرگ ورنج است. تحلیل روانه‌های آشفته و پریشان و غلبه ترس بر شخصیتها در آثار دیده میشود. آثار مذکور روایت‌هایی هستند تیره و تار که حضور مرگ در آنها به خوبی مشهود است. صادق چوبک از عناصر مختلف القای ترس مانند حوادث طبیعی، قتل، مرگ، تنهایی، حوادث عجیب و ترسناک و..... استفاده کرده است.

در توصیف شخصیت‌های این آثار میتوان گفت تمام آدمهایش تو سری خورده و از اجتماع بیگانه اند. اینان نه قهرمان که به قولی ضدقهرمانند. عاملی که باعث میشود، آنها را ضد قهرمان بنامیم، خصله‌های منفی آنان است آدمهای داستانهای او همان مردم عادی هستند که هر روز در کوی و برزن میبینیم؛ ولی در زیر قلم چوبک، بارنگی تیره تر نمایان شده اند؛ این شخصیتها از مرحله اگزیستانس استحسانی بالاتر نمیروند و شاید در جاهایی تحت تأثیر سرشت پاک که از روز ازل در ذات آدمی گذاشته میشود اما با گذشت زمان کمرنگ و کمرنگتر میشود اگزیستانس اخلاقی را تجربه کنند ولی در نهایت به مرحله اگزیستانس ایمانی نمی‌رسند. چون اسیر نفسانیات هستند و برای رهایی خود کوچکترین تلاشی نمیکنند.

منابع و مأخذ

- آشنایی با سارتر، استراترن، پل (۱۳۷۹)، ترجمه زهرا آیین، تهران: مرکز.
- ادبیات تطبیقی، غنیمی، محمد (۱۳۷۳)، ترجمه آیت الله زاده شیرازی، تهران: امیر کبیر.
- از خاطرات ادبی خانلری درباره چوبک، الهی صدر الدین دهباشی، علی (۱۳۸۰)، یادنامه صادق چوبک، تهران: ثالث.
- اگزیستانسیالیسم، فلین، توماس (۱۳۹۰)، ترجمه حسین کیانی، تهران: بصیرت.
- اگزیستانسیالیسم چیست؟، بارت، ویلیام (۱۳۵۴)، ترجمه منصور مشکین پوش، تهران: آگاه.
- انتری که لوطیش مرده بود، چوبک، صادق (۱۳۸۳)، تهران: جاویدان.
- تحلیل روان شناختی در هنر و ادبیات، صنعتی، محمد (۱۳۸۲)، تهران: مرز.

- «ترس و شخصیت فردی واجتماعی»، راه رخشان، محمد (۱۳۸۵)، مجله سمرقند، شماره ۱۳ و ۱۴.
- ترس ولرز، کی یر کگور، سورن (۱۳۹۱). ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.
- چراغ آخر، چوبک، صادق (۱۳۵۵)، تهران: جاویدان.
- هایدگر و تاریخ هستی، احمدی، بابک (۱۳۸۱)، تهران: مرکز.
- خیمه شب بازی، چوبک، صادق (۱۳۵۴)، تهران: جاویدان.
- «داستانهای صادق چوبک»، نکو روح، حسن (۱۳۵۴)، راهی از شناخت به سوی اندیشه نگیں، شماره ۱۲۵، صص ۱۵-۱۸.
- داستان کوتاه ایران، بیست و سه سال از بیست و سه نویسنده معاصر، بهار لو، محمد (۱۳۷۲)، تهران: هما.
- «درونمایه داستانهای صادق چوبک با تکیه بر رمان سنگ صبور»، پیروز، غ (۱۳۸۶)، پژوهشگاه علوم انسانی، شماره ۵۴، صص ۵۵-۱۷۶.
- راهنمای غلبه بر اضطراب، فروکات، وین (۱۳۹۰)، مترجم مهرداد فیروز بخت، تهران: رسا.
- زندگینامه فلسفی من، یاسپرس، کارل (۱۳۹۰) ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: هرمس.
- ژان پل سارتر، کرنستون، ویلیام (۱۳۵۴)، ترجمه منوچهر بزرگمهر، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- ژان پل سارتر، باتلر، جودیت (۱۳۸۱)، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.
- سنگ صبور، چوبک، صادق (۱۳۵۱)، تهران: جاویدان.
- سگ ولگرد، هدایت، صادق (۱۳۴۲)، تهران: امیر کبیر.
- «صادق چوبک و نقد آثار وی»، بابا سالار، علی اصغر (۱۳۸۵)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۷۷، صص ۱۳۳-۱۵۱.
- صد سال داستان نویسی در ایران، عابدینی، حسن (۱۳۶۹)، چاپ اول، تهران: نشر تندر.
- فلسفهای اگزیستانس، مصلح، علی اصغر (۱۳۸۷) تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فلسفهای اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، نوالی، محمود (۱۳۷۴)، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- فلسفه اگزیستانسیالیسم، مارسل، گابریل (۱۳۸۷)، ترجمه شهلا اسلامی، چاپ دوم، تهران: نگاه معاصر.
- فلسفه وجودی، مک کواری، جان (۱۳۷۷)، ترجمه سعید خیامی کاشانی، تهران: هرمس.
- قصه نویسی، براهنی، رضا (۱۳۷۰)، تهران: البرز.
- گزیده داستانهای صادق چوبک، پور عمرانی، روح الله (۱۳۷۸)، تهران: روزگار.

- نقد آثار صادق چوبک، دستغیب، عبدالعلی (۱۳۵۳)، تهران: کانون تحقیقات اقتصادی واجتماعی.
- نقد و تحلیل وگزیده داستانهای صادق چوبک، محمودی، ح (۱۳۸۲)، تهران: روزگار.
- نقد و حقیقت باروت، رولان (۱۳۸۹)، ترجمه شیرین دخت دقیقیای، تهران: مرکز.